

تأثیر محیط اجتماعی بر ویژگی‌های معنوی معشوقه‌های پنج منظومه‌ی مشهور غنایی فارسی

دکتر مریم پرهیزکاری*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر

خدیجه جمالی**

دانش‌جوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر

چکیده

منظومه‌های غنایی ویس و رامین، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، زال و رودابه و بیژن و منیژه در طی چند سده و در محیط‌هایی متفاوت اتفاق افتاده‌اند و با توجه به این که ادبیات هر دوره و هر ملت بیان‌گر دیدگاه‌های مردمان آن برهه‌ی زمانی است، پس در بررسی ویژگی‌های اخلاقی معشوقه‌ها در منظومه‌های غنایی باید به شرایط محیط زندگی آنان نیز توجه کرد. زیرا این عامل در بروز و یا چگونگی بروز این صفات و معیارها تأثیر مستقیم دارد. این مقاله با ترکیبی از روش‌های تحقیق توصیف و تحلیل محتوا بر اساس مطالعات کتاب‌خانه‌ای کوشیده است تا نشان دهد رودابه که پرورشی یافته‌ی محیط اخلاقی سرزمین کابل است و منیژه که در محیطی تقریباً مقید به اخلاق و محدودیت‌های توران زمین بالیده است و ویس که در محیط آل‌وده به انحراف ماه‌آباد و مروآباد رشد کرده و شیرین که در جامعه‌ی نسبتاً آزاد ایران و ارمن پرورش یافته و لیلی که اسیر سنت‌های خشن قبیله‌ای جامعه‌ی عربستان بوده است، هر یک در ویژگی‌های معنوی خویش متأثر از محیط اجتماعی زمان‌هایشان هستند و شاعر بر این اساس به توصیف وجوه معنوی آن‌ها پرداخته است.

واژگان کلیدی: محیط اجتماعی، رودابه، منیژه، ویس، شیرین، لیلی، ویژگی‌های معنوی.

* Email: ashoorinejad@yahoo.Com

** Email: yasstj@yahoo.Com

۱- مقدمه

ادبیات همواره نمایان‌گر و تجلی‌گاه فرهنگ، آداب و رسوم، سنت‌ها، باورها، اعتقادات، آرمان‌ها و تمایلات مردمان هر جامعه بوده و هست. منظومه‌های غنایی همواره این مجال را به سراینده‌ی خود می‌دهند تا به تأثیر عوامل اجتماعی در شکل‌گیری شخصیت قهرمانان داستان خود بپردازد.

هر یک از شاعران در سرایش منظومه‌های خود گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیرمستقیم به بررسی محیط و قوانین اجتماعی حاکم بر جامعه‌ای که قهرمانان در آن زندگی می‌کنند و تأثیراتی که محیط اجتماعی می‌تواند در بروز رفتار و عکس‌العمل‌های آنان در برابر قوانین و شرایط حاکم بر جامعه داشته باشد، می‌پردازند. اگر چه فضای حاکم بر جامعه در همه‌ی منظومه‌ها زمینه‌ی مساعدی را برای حضور معشوقه‌ها - که همگی از طبقه‌ی بالای اجتماع هستند - در عرصه‌ی فعالیت‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی فراهم نمی‌کرده است - که البته باید منظومه خسرو و شیرین را از این حیث، مستثنی دانست، زیرا در این منظومه چنان‌که دیده می‌شود مهین‌بانو حاکم سرزمین ارمن است و شیرین نیز ولی‌عهد است یعنی بالاترین رتبه‌ی اجتماعی متعلق به زنان است - اما باز شرایط محیطی موجود تأثیر مستقیمی در بروز این ویژگی‌ها دارد. به عنوان مثال اگر لیلی تصمیم می‌گیرد که در مقابل تصمیم پدر سکوت اختیار کند، این رفتار لیلی عکس‌العملی است در مقابل محیط و شرایط زندگی. زیرا او چاره‌ای جز این ندارد. یا اگر شیرین آزادانه برای دیدن خسرو راهی ایران می‌شود، محیط زندگی او به گونه‌ای است که او دارای آزادی تام است. اما این آزادی همراه با عفت و پاک‌دامنی است. اگر ویس با رامین ارتباط برقرار می‌کند، گویا گناهی متوجه او نیست. زیرا شرایط محیط او این‌گونه است. همان‌گونه که دایه می‌خواهد ارتباط رامین با ویس را عادی جلوه دهد. پس به ویس یادآور می‌شود که: «زنان مه‌تران و نام‌داران اگر چه شوی نام‌بردار دارند نهانی دیگری را در بر دارند.» (اسعدگرگانی، ۱۳۷۷، ۱۱۶)

هدف این مقاله بررسی تأثیر شرایط محیطی بر چگونگی ویژگی‌های معنوی معشوقه‌های ادب پارسی از دیدگاه شاعران منظومه‌های غنایی مورد بحث - ویس و

رامین، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون نظامی و دو داستان "زال و رودابه" و "بیزن و منیژه" - است. پس ابتدا به بررسی محیط هر یک از این معشوقه‌ها می‌پردازیم.

۲- بحث و بررسی

محیط زندگی رودابه محیطی مردسالار است. در این محیط هر چند حاکمیت و قدرت در دست مردان است اما زنان هم‌راه و هم‌گام مردان در تصمیم‌گیری‌ها دخالت دارند و در مواردی راه‌نما و مشاور مردان هستند. مردان تصمیمات خود را بر زنان تحمیل نمی‌کنند بلکه آنان از آزادی عمل برخوردارند. فردوسی برای رودابه محیطی آرام و تا حدودی متعصب در نظر می‌گیرد. رودابه در محیط آرام کابل پرورش می‌یابد. محیطی که پدر و مادر هم‌راه با فرزند گام برمی‌دارند و حاکم بر او و بی‌توجه به خواسته‌های او نیستند. در این محیط به ویژه مادر محرم راز فرزند است. تصمیم نهایی در امر ازدواج با خود زنان است. در این محیط نه از تعصبات خشک محیط لیلی خبری هست و نه از بی‌بندوباری محیط زندگی ویس.

فردوسی در به تصویر کشیدن محیط زندگی منیژه نیز همین تبخّر و مهارت را نشان می‌دهد. در محیط پرورش منیژه نیز آزادی و محدودیت و تعصب با هم آمیخته و دخیل است. منیژه آزادانه به گردش و تفرّج می‌پردازد. با ندیمان خاص خود به جشن‌گاه می‌رود و چند شبانه روز را در آن‌جا به سر می‌برد. اما در عین حال در کاخ او ورود نامحرمان ممنوع است و با خطایی که انجام می‌دهد، افراسیاب او را به بدترین شکل تنبیه می‌کند. البته یک چیز مشترک که در این دو داستان وجود دارد این است که افراسیاب نیز هم‌چون مهرباب از داشتن دختر احساس شرم می‌کند و خود را سرزنش می‌کند.

فردوسی محیط پرورش این دو را به صورت غیرمستقیم محیطی آرام هم‌راه با عفت و پاک‌دامنی و مقید به اخلاق به تصویر می‌کشد، البته در همین محیط است که منیژه پا را از حریم عفت فراتر می‌نهد و به همین دلیل است که افراسیاب او را تنبیه می‌کند. محیط زندگی ویس آن‌گونه که از منظومه‌ی ویس و رامین پیداست محیطی آمیخته از مردسالاری و زن‌سالاری است. در سرزمین "مروآباد" حاکمیت از آن موبد است اما در نقطه‌ی مقابل آن "شهر" در سرزمین خود "ماه‌آباد" حاکم است و قارن در حاشیه قرار

دارد. در این محیط منعی‌یی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد وجود ندارد، یعنی آزادی همراه با بی‌عفتی است. در مجموع باید گفت این محیط سرشار از انحراف و بی‌بندوباری است نه آزادی.

در محیط زندگی شیرین نیز منعی‌یی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد وجود ندارد. اما آنان در عین آزادی معاشرت، پاس‌دار عفاف خود نیز هستند. دنیای این محیط «دنیای گشاده‌ی بی‌پروایی‌هاست که جزئیاتش با یک‌دیگر هماهنگی دارد.» (سعیدی‌سیرجانی، ۱۳۶۷، ۱۷) به عبارت دیگر می‌توان گفت که: «در این محیط زن بودن و زیبا بودن لازمه‌اش بدبختی و محکومیت نیست.» (همان، ۱۶) زنان نیز چون مردان از حقوق مساوی با آنان برخوردار هستند. «فضای آن جامعه لبریز از اتکای به نفس است و غرور برخاسته از خودشناسی‌هاست.» (همان، ۳۳) با این اوصاف، این محیط مطلوب‌ترین و به‌ترین شرایط و موقعیت را برای رشد و پرورش شخصیت زنان در تمامی زمینه‌ها فراهم می‌سازد. در این محیط زنان به صورت انسان‌هایی آزاده زندگی می‌کنند و با آزادی کامل راه و روش زندگی خود را انتخاب می‌کنند و تصمیم می‌گیرند.

اما محیط زندگی لیلی با سایر قهرمانان متفاوت است. این داستان، در سرزمین حجاز اتفاق می‌افتد. در این منظومه رسوم و آیین‌های قبیله‌ای آن چنان بر زندگی مردم سایه افکنده که سرپیچی از آن عواقب وخیمی را به دنبال دارد و گناهی نابخشودنی است. در این جامعه زن محرومیت عجیبی دارد، او با فجع‌ترین وضع زندگی می‌کند. به طوری که از هرگونه حقوق ابتدایی چون حق حیات محروم است. به او به چشم یک کالا نگاه می‌شود نه انسان. در جامعه‌ای که دختر و پسر اگر به هم دل بستند باید از هم دور نگه داشته شوند و به عقد هم در نیایند یعنی قانون حبّ عذری بر آن حاکم است تا مبادا زمینه‌ی انحراف و سقوط به وجود آید و الگویی برای دیگران شود.

۲-۱- تأثیر محیط اجتماعی بر ویژگی‌های معنوی:

هر انسانی علاوه بر صفات ظاهری، صفات و ویژگی‌های دیگری نیز داراست که از طریق اعمال و رفتار فرد می‌توان به آن پی‌برد و آن، صفات معنوی یا باطنی فرد است. این ویژگی‌ها که در برخورد مردان با زنان زیبارو کم‌تر بدان توجه می‌شود، نشان‌دهنده و بیان‌کننده‌ی شخصیت فرد است که ممکن است تحت تأثیر محیط قابل تغییر باشد.

پس در بررسی این صفات باید محیط و شرایط محیطی را نیز در نظر گرفت. این صفات معنوی عبارتند از: پوشیدگی، حجب و حیا، شرم‌گینی، وفاداری، فداکاری و البته این را هم باید گفت که تمام ویژگی‌های معنوی نسبی هستند و هر کدام، صفتی دیگر را نیز به دنبال دارد. شاعران پارسی زبان مورد بحث در این مقاله با پردازش شخصیت قهرمانان داستان خود به صورت غیرمستقیم به این ویژگی‌ها پرداخته و آن صفاتی را که مورد قبول است، ستوده، و بعضی دیگر را مورد نکوهش قرار داده‌اند. اکنون در این جا ویژگی‌های هر یک از قهرمانان منظومه‌ها را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۲- تأثیر محیط اجتماعی بر پوشیده‌رویی:

دوری از دید مردان نامحرم و مستور بودن یکی از ملاک‌هایی است که در مورد زنان و به ویژه زنان شاهنامه دیده می‌شود. اما قبل از پرداختن به این ویژگی، یادآوری نکاتی لازم است. و آن این‌که: اولاً «به طوری که از اوستا و دیگر کتاب‌های دینی ایرانیان باستان و نیز اندرنامه‌های دینی و اخلاقی گوناگونی که وجود داشته، استنباط می‌شود رعایت حجاب در هیچ زمان تکلیف و دستور دینی نبوده است که اجباری برای رعایت حفظ آن متصور شد و به نظر می‌رسد که جامعه‌ی ایرانی از دوران‌های باستان، حفظ حجاب و "پوشیده‌رویی" را یک نوع وظیفه‌ی اخلاقی و سنتی می‌دانسته‌اند که رعایت آن به تدریج جزو سنن ملی و وظیفه‌ی اخلاقی، جا افتاده و پای‌دار مانده است. ثانیاً علاوه بر این سنت ملی، پایه‌ی زندگی خانوادگی جامعه‌ی ایرانی، همیشه بر این استوار بوده که زن‌ها با مردها آمیزش نداشته باشند و طرز زندگی در خانه‌ها هم به صورت بیرونی و اندرونی بوده است. اگر می‌بینیم که در شاهنامه اغلب نام پس پرده برده می‌شود، بیش‌تر به همین منظور بوده است.» (علوی، ۱۳۸۰، ۴۸-۴۹)

فردوسی نیز پوشیده‌رویی را یکی از ویژگی‌های زنان شاهنامه و جزء فضایل آنان می‌داند و در جای جای شاهنامه به ستایش آن می‌پردازد. به طوری که در وصف رودابه و منیژه، آن دو را پوشیده‌رو و در پس پرده وصف می‌کند. به عنوان مثال فردوسی در اولین توصیفی که از زبان مه‌تر با زال به دست می‌دهد، پرده‌نشینی و مستور بودن رودابه است. پس می‌گوید:

پس پرده‌ی او یکی دختر است که رویش ز خورشید روشن تراست

(فردوسی، ۱۳۸۱، ۶۴)

و یا:

مر او را ستودند یک یک مهان همان کز پس پرده بودش نهان
(همان، ۶۵)

در مورد منیژه نیز هنگامی که فردوسی از زبان گرگین به توصیف جشن گاه منیژه می‌پردازد، از منیژه و همراهانش با صفت "پوشیده‌روی" یاد می‌کند و می‌سراید:

همه دخت توران پوشیده‌روی همه سروبالا، همه مشک موی
(همان، ۴۳۸)

و یا:

به پرده درون دخت پوشیده‌روی بجوشید مهرش دگر شد به خوی
(همان، ۴۳۸)

کاربرد این صفت - پوشیده‌روی - بیان‌کننده‌ی آن است که پوشیده‌رو بودن در نزد ایرانیان و به ویژه پهلوانان ایرانی یک صفت بسیار پسندیده بوده است که این‌گونه در توصیف از زنان و دختران بر آن تأکید می‌ورزند. علاوه بر این، خود افراد نیز به پوشیده‌رویی خود افتخار می‌کنند و آن را یک ویژگی برجسته می‌دانند. به طور مثال زمانی که منیژه نزد رستم می‌رود، این‌گونه خود را با مباحثات به او معرفی می‌کند:

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیده رخم آفتاب
(همان، ۴۵۹)

اما در سایر منظومه‌ها، به آن صراحت که فردوسی مسأله را مطرح می‌کند، بیتی که حاکی از پوشیده‌رو بودن معشوقه‌ها باشد وجود ندارد. و این بیان‌گر این است که شاعران دیگر به این موضوع نپرداخته‌اند. حتی در منظومه‌ی خسرو و شیرین، نظامی زمانی که از زبان شاپور به توصیف شیرین می‌پردازد، این‌گونه می‌سراید:

ز برقع نیستشان بر روی بندی که نارد چشم زخم آن جا گزندی
(نظامی، ۱۳۸۴، ۱۵۴)

۲-۳- تأثیر محیط اجتماعی بر وفاداری:

وفاداری به معشوق یکی از صفات برجسته‌ای است که در همه‌ی این آثار مورد عنایت شاعران است. اما وفاداری هیچ‌یک از این شخصیت‌ها قابل قیاس با هم نیست. اگر رودابه

وفادار است، وفاداری او در حد پای‌بندی به پیمان و سوگندش با زال است و صبر کردن تا مساعد شدن اوضاع برای وصال به محبوب است. زیرا «مشکل بر سر این است که مهرباب از نژاد ضحاک است و با نفرتی که ایرانیان از ضحاک و کارهای اهریمنی او دارند پیوند فرزند سام، جهان پهلوان ایران را با خانواده‌ی مهرباب نخواهند پذیرفت. خاصه که در نظر مردم ایران اینان بدکیش و بت‌پرست نیز هستند.» (یوسفی، ۲۵۳۶، ۲۴) فردوسی در این باب می‌سراید:

که ضحاک، مهرباب را بُد نیا دل شاه ازیشان پر از کیمیا
(فردوسی، ۱۳۸۱، ۷۳)

وجود این دو مانع رودابه را مجبور می‌کند تا فراق یار را تا عادی شدن اوضاع تحمل کند و در این مدت او صبر و وفاداری را با هم همراه می‌سازد. وفاداری رودابه در همین حد است. زیرا برای او شرایطی پیش نمی‌آید که هم‌چون منیژه وارد عرصه‌ی آزمایش شود. وفاداری، خواه‌ناخواه فداکاری را نیز به ارمغان می‌آورد. زیرا معشوقه‌ای که با معشوق خود پیمان وفاداری بسته است، به خاطر او حاضر است دست به هر کاری بزند تا عشق و وفای خود را ثابت کند. منیژه پس از گرفتاری بیژن با بی‌پروایی و جسارت، بدون این که کوچک‌ترین تردیدی به خود راه دهد، پرستاری بیژن را به عهده می‌گیرد. او وفاداری و فداکاری را با هم درمی‌آمیزد و در این راه سختی‌های بسیار را متحمل می‌شود اما به عشق خود وفادار می‌ماند. حال باید گفت «اگر این بی‌پروایی منیژه زاده‌ی هوس‌رانی بود، پس از گرفتار شدن بیژن دیگر او را فراموش می‌کرد. ولی از آن جا که بی‌پروایی او ناشی از خودآگاهی است، پس از افتادن بیژن به چاه، آن هوس‌آغازین ناگهان تبدیل به مهر و وفاداری می‌گردد. تا آن جا که شاه‌زاده خانمی که تا آن روز در ناز و نعمت زندگی می‌کرد، اکنون برای رساندن آب و نان به بیژن دست به گدایی می‌زند. منیژه در عین این که خودآگاه و با اراده است، در مهرورزی و وفاداری پاک‌باز است و در عین پاک‌بازی حساس و زودرنج.» (خالقی‌مطلق، ۱۳۶۹، ۲۷۸) وفاداری منیژه تا بدان حد است که بیژن خود نیز زبان به اعتراف می‌گشاید و می‌گوید:

تو ای دخت رنج آزموده! ز من فدا کرده جان و دل و چیز و تن
بدین رنج کز من تو برداشتی زیان مرا سود پنداشتی
بدادی به من گنج و تاج و گهر جهان‌دار خویشان و مام و پدر
(فردوسی، ۱۳۸۱، ۴۶۲)

اگرچه همگان ویس را زنی خیانت‌پیشه می‌دانند اما از همان آغاز که موبد او را می‌رباید با خود عهد می‌کند که «نه موبد بیند از من شادکامی.» (اسعدگرگانی، ۱۳۷۷، ۸۸) چون نسبت به عشق ویرو وفادار است. پس با خود می‌گوید:

اگر شویم ز بهر کام باید
مرا بی‌کام بودن به‌تر آید
(همان، ۸۸)

اما شرایطی که پس از ربوده شدن ویس پیش می‌آید و وسوسه‌های دایه که او را به دیدار با رامین ترغیب می‌کند، آن‌چنان از لحاظ روحی او را تحت تأثیر قرار می‌دهد که تسلیم خواسته‌ی دایه می‌شود و پیمان وفاداری با برادر را فراموش می‌کند. او «اگرچه در آغاز نسبت به عشق رامین مردد است اما سرانجام به عشق او پاسخ مثبت می‌دهد و با او پیمان وفاداری می‌بندد. ویس در سراسر داستان هیچ‌گاه ذره‌ای به موبد ابراز وفاداری نمی‌کند و از خیانت به او پشیمان نیست. اما به همان اندازه که در نفرت ورزیدن به موبد و خیانت و نیرنگ زدن به او بی‌پرواست در مهرورزی و وفاداری به رامین از خود گذشته و پاک‌باخته است. سَبُک‌سری‌ها و پیمان‌شکنی‌های رامین نیز ذره‌ای از مهر و وفای ویس نمی‌کاهد.» (خالقی‌مطلق، ۱۳۶۹، ۲۷۹) با وجود این که محیط زندگی ویس، سرشار از انحراف و بی‌وفایی است و از رامین نیز به خاطر پیمان‌شکنی ناراحت است اما بی‌وفایی‌های او را با بی‌وفایی و پیمان‌شکنی پاسخ نمی‌گوید و هم‌چنان به او وفادار می‌ماند. زیرا با شنیدن خبر بازگشت رامین، خود را به نزد محبوب می‌رساند و شب را تا صبح در کنار او به سر می‌برد. در این جا باید گفت که شرایطی که پیش می‌آید بر رفتار ویس نسبت به موبد و رامین تأثیر دارد. این شرایط ویس را نسبت به موبد بی‌وفا می‌سازد در حالی که نسبت به رامین وفادار و پاک‌باخته است.

وفاداری شیرین از لونی دیگر است. او برای اولین بار و از طریق شنیداری هم‌راه با تصویری که شاپور از خسرو می‌کشد، به خسرو عشق می‌ورزد و تا آخر هم‌چنان دل در گرو عشق خسرو دارد. چنان‌که حتی در مقابل بی‌وفایی خسرو، نسبت به عشق تمام عرفانی فرهاد، بی‌تفاوت می‌ماند و ذره‌ای از وفای خود به خسرو نمی‌کاهد. حتی پس از مرگ خسرو نیز به او وفادار می‌ماند و به پیش‌نهاد شیرویه پاسخی نمی‌دهد و در کنار جسم بی‌جان معشوق با خنجری پهلوی خود را می‌درد تا به همگان بفهماند که حتی با مرگ خسرو نیز حاضر به پیمان‌شکنی نیست و به او وفادار است. زیرا با خود می‌اندیشد که:

«روا نبود نمازی در دو محراب» (نظامی، ۱۳۸۴، ۸۳) البته شیرین نیز به وفاداری خود اذعان می‌کند و خطاب به خسرو می‌گوید: «وفا هم‌شهری پیمان من شد» (همان، ۳۱۷)

این عشق‌ها و وفاداری‌ها را باید با وفاداری لیلی مقایسه کرد «لیلی در منظومه‌ی نظامی، زنی است فداکار و وفادار که در راه عشق از همه چیز خود - حتی از زندگی - گذشته است و لحظه‌ای از یاد دوست غافل نیست، به هنگام مرگ نیز به یاد دوست است. تنها مرگ می‌تواند قلب او را که به خاطر معشوق می‌تپد آرام کند.» (غلام‌رضایی، ۱۳۷۰، ۲۴۳) او از همه‌ی زندگی خود به خاطر معشوق می‌گذرد. زندگی را بر خود و هم‌سرش تلخ می‌کند. اما به پیمان با معشوق وفادار می‌ماند. او خود در نامه‌ای که برای مجنون می‌نویسد بر این وفاداری صحنه می‌گذارد: «من سر ز وفای تو نبرده» (نظامی، ۱۳۸۴، ۲۲۸) اما همین لیلی که تا این اندازه به عشق معشوق پای‌بند است. هنگامی که به دیدار مجنون می‌رود حاضر نیست از حریم وفا گامی فراتر رود. با این‌که با اشتیاق بسیار به دیدار محبوب شتافته است اما از دور نظاره‌گر یار است. چون معتقد است که:

شویی است مرا، اگر چه خفته است	این حال نه از خدا نهفته است
گر زان که به شوی دل ندارم	آخر نه چنان حرام‌زادم
تا چون که به داوری نشینم	از کرده خجالتی نبینم
او نیز که عاشق تمام است	زین بیش غرض برو حرام است

(نظامی، ۱۳۷۸، ۲۹۳)

پس لیلی را باید نماد وفا دانست. وفاداری به معشوق و وفاداری به هم‌سر. اگرچه بنا به مصلحت شرایطی که در آن قرار گرفته است، سکوت اختیار می‌کند و به عقد ابن‌سلام در می‌آید اما در دل به مجنون وفادار است و تا زمان مرگ به او می‌اندیشد با این حال به پیمان زناشویی خود با ابن‌سلام نیز پای‌بند می‌ماند و حاضر نیست هم‌چون ویس به هم‌سرش خیانت کند. عشق لیلی، عشقی کاملاً عرفانی است. او وفاداری را با فداکاری همراه می‌سازد. لیلی از تمام زندگی و خوشی‌های آن می‌گذرد تا وفاداری خود را ثابت کند.

۲-۴- تأثیر محیط اجتماعی بر شرم و حیا:

یکی از ویژگی‌های قهرمانان زن داستان‌های غنایی منظوم، شرم و حیای آنان است

که از لابه‌لای اشعار شاعران می‌توان به میزان و چگونگی آن پی برد. هر یک از شاعران گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیرمستقیم حجب و حیای قهرمانان منظومه‌های غنایی را بیان می‌کنند. این ویژگی از صفاتی است که در این منظومه‌ها شاعران بر روی آن اتفاق نظر دارند.

شرم و آزرم قهرمانان یکی از صفاتی که در جای‌جای شاهنامه ستوده شده است. به عبارت بهتر باید گفت که: «شاهنامه ستایش‌گر شرم است و گذشته از آن که آن را آرایش زنان می‌شمارد، در موارد بسیار مردان را نیز بدان می‌ستاید. به باور شاهنامه آزرم، در مورد مرد و زن هر دو پسندیده است.» (سرامی، ۱۳۸۳، ۷۶۰) فردوسی رودابه را دختری شرم‌گین توصیف می‌کند به گونه‌ای که هنگام افشای راز دل‌دادگیش بر مادر:

زمین دید رودابه و پشت پای فرو ماند از خشم مادر به جای
 فرو ریخت از دیدگان آب مهر به خون دو نرگس بیاراست چهر
 (فردوسی، ۱۳۸۱، ۷۷)

و آن‌گاه به او اطمینان می‌دهد که جز پیمان وفاداری بستن کار دیگری انجام نداده است. اما در مقایسه‌ی رودابه با منیژه، منیژه را دختری جلوه می‌دهد که در او خبری از نجابت و حیای رودابه نیست. گویا فردوسی می‌خواهد بیان کند که درست است که حجب و حیا ستوده شده است اما در بین مردم هستند کسانی که به این معیار کم‌تر توجه می‌کنند.

منیژه پس از آن‌که از درون سراپرده‌ی خود بیژن، پهلوان ایرانی را می‌بیند، آگاهانه و با بی‌پروایی در ابراز عشق به مرد مورد علاقه‌اش پیش‌دستی می‌کند. دایه‌ی خود را نزد او می‌فرستد. بیژن پس از دعوت منیژه از او، بی‌درنگ به سوی سراپرده‌ی منیژه حرکت می‌کند. منیژه پس از ورود بیژن به استقبال او می‌رود و بدون هیچ شرم و آزرمی بیژن را در آغوش می‌گیرد و بدین ترتیب سه شبانه‌روز به شادی و می‌خواری می‌پردازند. اما چون زمان رفتن بیژن فرا می‌رسد:

بفرمود تا داروی هوش‌بر پرستنده آمیخت با نوش بر
 (همان، ۴۳۹)

بیژن چون به هوش می‌آید، خود را در قصر و در آغوش منیژه می‌بیند. بیژن از اهریمن به یزدان پناه می‌برد. اما منیژه در پاسخ او چنین می‌گوید:

منیژه بدو گفت: دل شاد دار همه کار نابوده را باد دار
به مردان ز هر گونه کار آیدا گهی بزم و گه کارزار آیدا
(همان، ۴۴۰)

منیژه با بی‌پروایی و بدون هیچ شرم و آزر می‌مدتی را با بیژن می‌گذراند و با او هم‌بستر می‌شود.

اما فخرالدین اسعد در لابه‌لای اشعار خود گاه ویس را دختری محبوب و بسیار خجالتی و گاه بسیار بی‌پروا به تصویر می‌کشد. در این منظومه ابیات بسیاری را می‌توان مشاهده کرد که به شرم و حیای ویس اشاره دارد. به عنوان مثال زمانی که "شهره" دختر خود - ویس - را پس از چندین سال دوری می‌بیند، فرزند را در اوج کمال می‌یابد. پس خطاب به او می‌گوید:

در ایران نیست جفتی با تو هم‌سر مگر ویرو که هستت خود برادر
(اسعدگرگانی، ۱۳۷۷، ۵۲)

شرم و حیای زنانه مانع از آن می‌شود که ویس به سخنان مادر پاسخ مثبت دهد و رضایت خود را اعلام کند. اما "شهره" سکوت او را نشانه‌ی رضایت او می‌داند. نمونه‌ی دیگر از شرم و حیای ویس زمانی است که دایه تلاش می‌کند تا ویس را راضی کند که به عشق رامین پاسخ مثبت دهد. اما ویس «ز شرم دایه سر در بر فگنده» (همان، ۱۰۸) و به سخنان غیر مشروع دایه پاسخ نمی‌دهد:

پس آن‌گه سر بر آورد و بدو گفت روان را شرم باشد به‌ترین جفت
مرا شوخی و بی‌شرمی میاموز که بی‌شرمی زنان را بد کند روز
اگر تو بخردی با دل بیندیش بین تا کام چه ننگ آورد پیش
(همان، ۱۰۹)

در این‌جا ویس شرم و حیا را یک صفت لازم برای انسان می‌داند. زیرا هنوز محیط و اطرافیان بر او تأثیر نداشته است. او در مقابل تحولات روحی و فشار و وسوسه‌های دایه تسلیم نمی‌شود اما این مقاومت او دیری نمی‌پاید. ویس با دیدن رامین دچار تردید و دودلی می‌شود. ولی هنوز در درون خود درگیر است که خرد را پیشه سازد و جانب حجب و حیا را رعایت کند و یا به ندای دل و هوا و هوس پاسخ مثبت دهد. اما سرانجام تسلیم خواسته‌های رامین می‌شود. چنان که از زبان ویس می‌شنویم:

تن پاکیزه را آلوده کردم وفا و شرم را نابوده کردم
(همان، ۱۲۸)

البته باید یادآور شد که «ویس دختری است دارای شخصیت استوار و پای‌بند به عفت و آیین. گناه ویس این است که او زن شوهرداری بوده است و با برادر شوهر خود رابطه‌ی عاشقانه برقرار کرده است.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۹، ۶) و به همین سبب است که موبد شاه پس از آگاهی از ارتباط پنهانی آن دو و بی‌پروایی ویس در اعتراف به عشق خود نسبت به رامین، او را به بی‌شرمی و بی‌آزرمی متهم می‌کند و می‌گوید:

بسی شوخان و بی‌شرمان بدیدم یکی چون تو نه دیدم نه شنیدم
(فردوسی، ۱۳۸۱، ۱۶۸)

اما شرمی که نظامی برای معشوقه‌های دو منظومه‌ی - خسرو و شیرین و لیلی و مجنون - در نظر می‌گیرد، با هم متفاوت است. در منظومه‌ی خسرو و شیرین شیرین بی‌پروا در نزد شاپور از دل‌دادگیش داد سخن می‌دهد و یا این‌که بدون احساس هرگونه حیا و شرمی، به دنبال خسرو ره‌سپار مداین می‌شود. اما همین شیرین، زمانی که در راه مداین برای رفع خستگی جسم و زدودن گرد راه از چهره، تن به آب چشمه می‌سپارد. ناگاه خسرو را تماشاگر اندام زیبای خود می‌بیند:

ز شرم چشم او در چشمه‌ی آب همی لرزید چون در چشمه، مه‌تاب
جز این چاره ندید آن چشمه‌ی قند که گیسورا چو شب برمه پراکند
(نظامی، ۱۳۸۴، ۱۷۱)

حیا و شرم شیرین در همین حد است. یا زمانی که خسرو به بهانه شکار به سراغ شیرین می‌رود و شیرین علاقه‌مند به خوش‌نامی و پاک‌دامنی خویش از پذیرفتن خسرو به درون کاخ امتناع می‌ورزد و برای او بساطی شاهانه در پیش‌گاه فراهم می‌کند. باز:

رخ شیرین ز خجلت گشته پر خوی که نزل شاه چون سازد پیایی
(همان، ۲۸۰)

شیرین مجدداً احساس شرم می‌کند اما این شرم ناشی از این است که مبادا چنان‌که شایسته است حق خدمت شاهانه را ادا نکرده باشد. شرمی که نظامی برای شیرین به تصویر کشیده است، با عزت نفس و غرور همراه است. زیرا آن‌جا که شیرین به شرم و حیای خویش اشاره می‌کند به تعبیر نظامی، شرم و ناز توأم دارد. یعنی در اصل شرم‌گینی

را لازمه‌ی ناز می‌داند و می‌گوید:

جهانی ناز دارم صد جهان شرم
دری در خشم دارم، صد در آزر
(همان، ۲۷۸)

اما شرمی که نظامی برای لیلی در منظومه‌ی **لیلی و مجنون** به تصویر می‌کشد با شرم دیگر معشوقه‌ها، در سایر منظومه‌ها تفاوتی بسیار فاحش دارد. به عنوان نمونه لیلی آن‌قدر رشته‌های شرم و حیا را محکم به دور خود پیچیده است که حتی در بازگو کردن عشقش به مجنون برای پدر و مادرش دچار نوعی تردید و مصلحت‌اندیشی می‌شود. البته تا حدودی نیز حق دارد، زیرا در محیطی که «حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه‌ی شمشیر» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۷، ۱۵) جایی برای مدارا و مهربانی باقی نمی‌ماند. پس به تعبیر سعیدی سیرجانی دچار حیای مزاحم می‌شود. زیرا اگر از عشق خود سخن بگوید، داغ بدنامی و رسوایی و بی‌حیایی بر جبینش می‌خورد. پس مجبور است خود را به دست سرنوشت بسپارد تا ببیند چه پیش خواهد آمد. لیلی خواستار آن است که لحظه‌ای آشکارا به یاد محبوب خویش بگرید. اما:

از حشمت شوی و شرم خویشان
می‌بود چو زلف خود پریشان
(نظامی، ۱۳۸۴، ۳۰۸)

و این ناشی از شرم و حیای بیش از اندازه‌ی اوست. لیلی زمانی شرم و حیا را کنار می‌گذارد که چندان از عمرش باقی نمانده است و در بستر بیماری است. به همین سبب افشای رازش را شایسته می‌داند. پس:

افتاد چنان که دانه از کشت
بر مادر خویش راز بگشاد
سربند قصب به رخ فرو هشت
یک‌باره در نیاز بگشاد
(نظامی، ۱۳۷۸، ۳۲۱ - ۳۲۲)

آیا این شرم و حیا نمی‌تواند ناشی از محیط زندگی او باشد که این چنین لیلی را وادار به سکوت و تسلیم می‌کند زیرا اگر او نیز مهر و محبتی را از اطرافیان می‌دید آیا باز هم سکوت اختیار می‌کرد؟ و یا اگر مخالفت او تأثیری در صورت مسأله داشت آیا باز هم سکوت و خاموشی را انتخاب می‌کرد؟

۲-۵ - تأثیر محیط اجتماعی بر عفت و پاک‌دامنی:

یکی دیگر از ویژگی‌ها و خصلت‌های معشوقه‌ها که توجه هر خواننده را به خود جلب

می‌کند، چگونگی عفت و پاک‌دامنی آنان است. رودابه نادیده بر زال مهر می‌ورزد و «به طرز عجیبی جسارت عاشقانه را با پاک‌دامنی می‌آمیزد. او با آن که می‌داند خانواده‌اش با خانواده‌ی زال دشمن‌اند، اما در پروردن و بارور کردن عشق خود کم‌ترین تردیدی به دل راه نمی‌دهد؛ زال را پنهانی به قصر خود فرامی‌خواند، آن‌گاه با لطف و دل‌بری بی‌نظیری، گیسوان خویش را از بام فرو می‌افشاند، تا او کمندوار دست به آن زند و به فراز کاخ برود. در خلوت خود با زال حرکتی نمی‌کند که مغایر با عفاف و بانومنشی باشد. پاکیش منشأ بی‌باکی اوست، چون چشمه‌ی روشنی است که اطمینان به آلوده نشدن خود دارد.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۸، ۶۴) در آن شب با هم عهد و پیمان می‌بندند که جز به آیین و عقد با هم ارتباطی نداشته باشند. این تنها دیدار زال و رودابه است. اما در همین دیدار نیز رودابه کاری انجام نمی‌دهد که منافی عفت و پاکیش باشد.

لیکن «منیژه مظهر شهوت و تعلقات دنیوی است که با ظاهر آراسته‌ی خود سعی در اغوای آدمی دارد.» (جلالی، ۱۳۸۴، ۸۷) او با دیدن بیژن بدو مهر می‌ورزد. پس برای بیان عشق و محبت خود به بیژن دایه‌ی خود را به سراغ بیژن می‌فرستد. و او را به سراپرده‌ی خود دعوت می‌کند. پس از ورود بیژن، «منیژه بیامد گرفتش به بر» (فردوسی، ۱۳۸۱، ۴۳۹) با این دیدار آن دو سه شبانه‌روز را به شادکامی و می‌خوارگی می‌پردازند. پس از سرآمدن زمان جشن، منیژه، بیژن را مخفیانه و بی‌هوش به کاخ خود می‌برد. «پهلوان ایرانی نیز پای از گلیم خویش فراتر می‌نهد و کام از منیژه دختر افراسیاب می‌جوید.» (سرامی، ۱۳۸۳، ۵۳) آن دو مدتی را بدین‌گونه با هم به سر می‌برند تا این که محافظ قصر:

بیامد بر شاه ترکان بگفت که دخت ز ایران گزیدست جفت

(فردوسی، ۱۳۸۱، ۴۴۰)

افراسیاب پس از آگاهی از کار منیژه از او با عنوان زن ناپاک و بدهنر دخترم یاد می‌کند. و با خطاب به پیران ویسه که برای شفاعت از بیژن آمده، می‌گوید: «به ایران و توران شدم روی زرد» (همان، ۴۴۴) با این اوصاف به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که ورود بیژن به کاخ منیژه و نشستن در کنار او نمی‌تواند افراسیاب را تا این اندازه آشفته و پریشان سازد که به منیژه صفت ناپاک و بدهنر دهد و یا افراسیاب را در نزد همه شرمنده و خجالت زده کند. همه‌ی این‌ها دلالت بر یک چیز دارد و آن هم رعایت نکردن پاک‌دامنی و عفت از سوی بیژن و منیژه است که باعث رسوایی و بدنامی می‌شود و خجالت و شرمندگی

را در پی داشته باشد. مگر نشستن دو نفر در کنار هم می‌تواند باعث رسوایی آنان شود؟ پس باید گفت که «در شاهنامه بیژن تنها پهلوانی است که قبل از بستن عقد شرعی با زنی هم‌خوابگی می‌کند. البته در شاهنامه به این مطلب صریحاً اشاره نشده است.» (خالقی‌مطلق، ۱۳۶۹، ۲۷۵)

ویس نیز دختری عفیف و پاک‌دامن است. زیرا فخرالدین شاهدهی مبنی بر این‌که ویس قبل از رامین با کسی ارتباط داشته باشد، به دست نمی‌دهد. اما آن‌چه ویس را به برقراری ارتباط با رامین ترغیب می‌کند، شرایطی است که بر او تحمیل می‌شود اول قبل از این‌که متولد شود، مادرش قول ازدواج او را به پیرمردی به نام موبد داده است. دوم این‌که همین فرد بدون توجه به خواسته‌های ویس و از روی استبداد رأی او را به زور از هم‌سر دل‌خواهش، وپرو، جدا می‌کند. هیچ کدام از این‌ها به انتخاب ویس نبوده است. ویس ناراحت و غم‌گین و ناامید از آینده است. تصور می‌کند که تا آخر عمر باید به خوشی‌های زندگی پشت پا بزند. در این میان رامین با واسطه‌گری دایه به او اظهار عشق می‌کند. دایه‌ی نیز برای تسلیم کردن او، به وسوسه‌اش می‌پردازد. ویس وضع روحی بسیار بدی دارد. مقاومت می‌کند. بر دایه می‌شورد و با تندگی به او پاسخ می‌دهد:

تو را گر شرم و دانش یار بودی	زبانت را نه این گفتار بودی
اگر تو مادری من دختر تو	(اسعدگرگانی، ۱۳۷۷، ۱۰۹)
مرا شوخی و بی‌شرمی میاموز	و گر تو مه‌تری من که تر تو
هم آلوده شوم در ننگ جاوید	که بی‌شرمی زنان را بد کند روز
	هم از مینو بشویم دست اومید
	(همان)

اما سرانجام این مقاومت در هم شکسته می‌شود. ویس عفیف و پاک‌دامن تسلیم وسوسه‌های شیطانی دایه می‌شود و با اولین دیدار اختیار از کف می‌دهد، به راحتی تسلیم رامین می‌شود و دامن خود را می‌آلاید. و نام و آوازه‌ی خود را در تردامنی مشهور می‌سازد. «شاید این تسلیم شدن در اعتقاد ویس نوعی انتقام‌جویی از مردی باشد که او را از شوهر مورد علاقه‌اش - وپرو - بازداشته، پدرش را کشته و او را به جبر از زادگاه خود دزدیده است.» (خاتون‌آبادی، ۱۳۷۷، ۲۵)

اما در باب عفت شیرین باید گفت که پیر گنجه در سراسر داستان، شیرین را پاس‌دار

عفاف خود ترسیم می‌کند به نحوی که هیچ‌کس حتی خسرو با آن جلال و جبروت شاهانه قدرت نفوذ به آن دژ پولادین را ندارد. البته عقیده‌ی نظامی بر این است که عفت شیرین هدیه‌ای ارزشمند از جانب تربیت‌کننده و پرورش‌دهنده‌اش مهین‌بانو است. مهین‌بانو که به عفت و پاک‌دامنی برادرزاده بسیار علاقه‌مند است، با سخنان پندآموز خود همه‌ی جوانب این عشق را برای شیرین مورد بررسی قرار می‌دهد. شاید بتوان گفت که این نصیحت زیربنای عفاف شیرین است. آن‌جا که:

وگر در عشق بر تو دست یابد	تو را هم غافل و هم مست یابد
چو ویس از نیک‌نامی دور گردی	به زشتی در جهان مشهور گردی
تو خود دانی که وقت سرفرازی	ز ناشویی به است از عشق‌بازی

(نظامی، ۱۳۸۴، ۱۹۰)

شیرین، نصیحت مهین‌بانو را سرلوحه‌ی همه‌ی کارهای خود قرار می‌دهد. به طوری که در برابر خواهش‌ها و تمناهای نابه‌جای خسرو استوار می‌ایستد و او را ناکام می‌گذارد. او به خوبی به این امر واقف است که برای این که خوش‌نامی خود را حفظ کند، باید مانع شود که خسرو در حالت مستی به خلوت او درآید، در غیر این صورت عفتش لکه‌دار شده و از تهمت مردم بر حذر نخواهد ماند. پس هنگامی که خسرو نابه‌نگام به در قصر او می‌رود:

دل پاکش ز ننگ و نام ترسید	و زان پرواز بی‌هنگام ترسید
حصار خویش را در داد بستن	رقیبی چند را بر در نشستن

(همان، ۲۷۸)

پس به خسرو که از این کار شیرین دل شکسته است، گوش‌زد می‌کند:

چو من خلوت‌نشین باشم تو مخمور	ز تهمت رای مردم کی بود دور؟
گل سرشوی زین معنی که پاک است	به سربرمی‌کنندش گرچه خاک است

(همان، ۲۸۲)

پس این خصلت شیرین را باید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی دانست که نظامی برای قهرمانان زن داستانش به تصویر کشیده است و آن‌جا که می‌گوید:

صدف می‌داشت دُرچ خویش را پاس	که تا بر دُر نیفتد نوک الماس
------------------------------	------------------------------

(همان، ۳۲۲)

این‌ها همه مؤید پارسایی شیرین است. شیرین تا آن‌جا پاس‌دار عفاف و پرهیزگاری

خویش است که در آخر خسرو را هم به اقرار وامی دارد که خود سند بسیار محکمی برای پاکی شیرین است:

که شیرین شد مرا هم جفت و هم یار به هر مهرش که بنوازم سزاوار
ز من پاک است با این مهربانی که داند کرد از این سان زندگانی
(همان، ۳۲۴)

لیلی نیز دختری عفیف و پاک‌دامن است، او در اوان نوجوانی به عشق مجنون دل می‌بندد. اما از این عشق سخنی به میان نمی‌آورد. حتی زمانی که در خانه محبوس می‌شود به پاس داشت آبرویش از به زبان آوردن آن خودداری می‌کند و چیزی نمی‌گوید که مبادا در آن محیط محدود قبیله به بی‌آبرویی و شوخ‌چشمی شهره گردد. او خود پرورده‌ی جامعه‌ای است که: «دل بستگی و تعلق خاطر دختر و پسر به یک‌دیگر را مقدمه‌ی انحراف می‌پندارند و نتیجه‌ی آن را سقوط اخلاقی و بی‌عفتی.» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۷، ۱۱) و به خوبی می‌داند که رسم معمول اهل بادیه این است که هرگز دختر خود را به کسی که در حق او عشق می‌ورزد و عشق او بر سر زبان‌ها می‌اندازد، نمی‌دهند.

لیلی با سکوت و مدارا به عقد ابن‌سلام در می‌آید تا آبرویش را از ترس بدنامی و آلودگی نگه دارد. این موضوع را در نامه‌ای که به مجنون می‌فرستد به او گوش‌زد می‌کند:

مسکین من بی‌کسم که یک دم با کس نزنم دمی ازین غم
ترسیدم که ز بی‌خودی و خامی بیگانه شوم ز نیک‌نامی
(نظامی، ۱۳۷۸، ۲۶۳)

نمونه‌ی دیگری از عفت لیلی را می‌توان در زمان دیدار با مجنون مشاهده کرد. لیلی به میعادگاه می‌شتابد تا با یار خود دیداری تازه کند. اما از ترس فضولان، از دوردست به دیدار او می‌نشیند که مبادا نام و آوازه‌اش همه‌جاگیر شود و رقیبان آبرویش را بریزند و به بدنامی شهره گردد. نظامی عفیف بودن لیلی را این‌چنین بیان می‌کند:

وآن سیم‌تن از کمال فرهنگ آن شیشه نگاه داشت از سنگ
(همان، ۲۱۷)

و در بیتی دیگر نظامی خود به پاکی و عفت لیلی اذعان می‌کند:

پیداست که عشق این دو خاکی سر بر نزنند مگر به پاکی
(همان، ۳۱۵)

۳- نتیجه‌گیری

محیط و فرهنگ حاکم بر جامعه از جمله عناصر سازنده‌ی شخصیت انسان است، که بر اخلاق، آداب و تربیت او اثر می‌گذارد به‌طوری‌که او را به سوی راه و رسم حاکم بر جامعه می‌کشاند. اما قبول تأثیر محیط بر انسان به این معنا نیست که محیط در بروز رفتار انسان یکه‌تاز میدان است، بلکه در نهایت، انسان سرنوشت خود را به دست خود رقم می‌زند. اما این را نیز باید پذیرفت که کم‌تر کسی را می‌توان یافت که بر خلاف محیط و جو حاکم رشد کند زیرا انسان دارای افعال گوناگون و متفاوتی است که در برخی از این افعال اراده هیچ دخالتی ندارد بلکه تابع محیط است. یعنی هر آن‌چه که محیط بر انسان تحمیل می‌کند، چاره‌ای ندارد، جز این که آن را بپذیرد.

مهم‌ترین مسأله‌ای هم که در همه‌ی این منظومه‌های غنایی شاهد آن هستیم تأثیر محیط بر رفتار آنان است. محیط طبیعی و قوانین حاکم بر جامعه، هر یک از این معشوقه‌ها را به گونه‌ای به عکس‌العمل در برابر شرایط وامی‌دارد. به عنوان مثال همه‌ی این قهرمانان دارای ویژگی‌ها و صفاتی چون آزادی عمل، وفاداری، شرم و حیا، پوشیدگی، عفت و پاک‌دامنی و ... هستند. اما آنان بر اساس شرایط خود تصمیم می‌گیرند و این صفات را بروز می‌دهند. شیرین، رودابه و منیژه همه دارای آزادی عمل در انتخاب هم‌سر هستند اما ویس و لیلی به عنوان نماد زن و موجود مؤنث که از هرگونه آزادی محروم و تقریباً دارای شرایطی مثل هم هستند، یعنی به گونه‌ای حق انتخاب از آنان سلب شده است. این دو در دو محیط جداگانه پرورش یافته‌اند. به همین دلیل بر اساس محیط اجتماعی خود عکس‌العمل متفاوت در پیش می‌گیرند. ویس به دلیل انحراف جامعه و بی‌بندوباری مسلط بر جامعه‌ی خود چون دیگر زنان علاوه بر هم‌سر، دل‌بری دیگر را برمی‌گزیند و پنهانی با او ارتباط برقرار می‌کند اما لیلی که به خوبی از قوانین خشن حاکم بر جامعه‌ی خود آگاه است راه سکوت و سازش را در پی می‌گیرد.

اگر شیرین برای عشق به خسرو راهی مداین می‌شود جامعه‌ی او جامعه‌ای آزاد است اما این آزادی همراه با عفت و پاک‌دامنی است که او را این‌گونه عقیف بار می‌آورد که در مقابل درخواست‌های نابه‌جای خسرو ایستادگی می‌کند. جامعه‌ی ویس نیز جامعه‌ای آزاد است لیکن این آزادی همراه با بی‌بندوباری است و انگار گناهی متوجه آنان در برقراری

ارتباط با دیگران نیست و یا اگر لیلی راه سکوت و سازش را در بر می‌گیرد، این محیط است که به گونه‌ای همه‌ی زنان را ناچار به سکوت و سازش در مقابل رفتار مردان حاکم بر جامعه‌ی خود می‌سازد.

یکی دیگر از صفاتی که می‌توان آن را نتیجه‌ی مستقیم محیط و شرایط اجتماعی دانست، مکر و فریب‌کاری معشوقه‌ها است. سه شخصیت داستان‌های غنایی یعنی منیژه، ویس و لیلی هر کدام به اشکال مختلف این ویژگی را بروز می‌دهند. منیژه چون خواهان دیدار و هم‌نشینی بیژن است و در عین حال به صورت آشکار نمی‌تواند این خواسته را بیان کند، پس با توسل به نیرنگ خواسته‌ی خود را عملی می‌سازد و بدین‌گونه او را به اندرون کاخ خود می‌برد. ویس نیز برای رسیدن به رامین از هیچ حيله‌ای فرو گذار نیست. دل و زبانش با هم یکی نیست. در ظاهر خود را علاقه‌مند به موبد و بی‌زار از رامین نشان می‌دهد لکن در باطن از عشق رامین می‌سوزد و با کمک دایه و با انواع نیرنگ‌ها خود را نزد رامین می‌رساند. لیلی نیز در ظاهر خود را خوش‌بخت و راضی از وصلت با هم‌سرش جلوه می‌دهد اما در پنهان در فراق مجنون اشک می‌ریزد و در ظاهر با آمدن ابن‌سلام همه چیز را عادی جلوه می‌دهد. حال این سؤال پیش می‌آید که اگر هر یک از این قهرمانان شرایط را برای رسیدن به خواسته‌های خود مساعد می‌دیدند آیا باز هم به فریب‌کاری و نیرنگ متوسل می‌شدند؟ مسلماً نه.

اکنون باید گفت که اگر شرایط هر یک از این معشوقه‌ها اندکی تغییر می‌کرد، بدون تردید تصمیمی متفاوت می‌گرفتند. به عنوان نمونه اگر شیرین به جای لیلی بود و رسوم قبیله‌ای را حاکم بر محیط زندگی خود می‌دانست مطمئناً به مانند لیلی راه تسلیم و سازش را در پیش می‌گرفت و همان کاری را انجام می‌داد که لیلی انجام می‌داد. زیرا یک فرد به تنهایی نمی‌تواند در برابر قوانین حاکم بر جامعه و محیط خود بایستد. که در این بین شاید بتوان گناه ویس را تا حدودی متأثر از شرایطی دانست که او در آن قرار دارد. لیلی نیز به حکم تبعیت از همان شرایطی که او را وادار به سکوت و سازش می‌کند. هرگز کاری نمی‌کند که با پاک‌دامنی او مغایرتی داشته باشد.

منابع

۱- اسعدگرگانی، فخرالدین. (۱۳۷۷). ویس و رامین، با مقدمه و تصحیح و تحشیه‌ی

- محمد روشن، چاپ اول، تهران: صدای معاصر.
- ۲- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). «مردان و زنان شاه‌نامه»، **یغما**، شماره‌ی ۲، سال ۲۲، صص ۵۷ تا ۶۵.
- ۳- _____ . (۱۳۴۹). «آیا ویس و رامین یک منظومه‌ی ضد اخلاق است؟»، **مجله‌ی نگین**، شماره‌ی ۶۴، صص ۵ تا ۸.
- ۴- _____ . (۱۳۴۹). «آیا ویس و رامین یک منظومه‌ی ضد اخلاق است؟»، **مجله‌ی نگین**، شماره‌ی ۶۵، صص ۹ تا ۱۱ و صص ۶۴ تا ۶۵.
- ۵- جلالی، علی‌رضا. (۱۳۸۴). «مقایسه‌ی قصیده‌ی عینی‌یه‌ی ابن‌سینا با بیژن و منیژه»، **پیک نور**، شماره‌ی ۱۲، صص ۸۲ تا ۹۶.
- ۶- خاتون‌آبادی، افسانه. (۱۳۷۷). «مضمون عشق و منش قهرمانان در ویس و رامین»، **نامه‌ی پارسی**، سال سوم، شماره ۳، صص ۱۵ تا ۳۸.
- ۷- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۶۹). «مقایسه ویس و رامین با بیژن و منیژه مقدمه‌ای بر ادبیات پارتی و ساسانی»، **مجله‌ی ایران‌شناسی**، شماره‌ی ۶، صص ۲۳۷ تا ۲۹۸.
- ۸- سرامی، قدم‌علی. (۱۳۸۳). **از رنگ گل تا رنج خار**، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۹- سعیدی سیرجانی. (۱۳۶۷). **سیمای دو زن**، چاپ اول، تهران: نشر نو.
- ۱۰- علوی، هدایت‌الله. (۱۳۸۰). **زن در ایران باستان**، چاپ اول، تهران: هیرمند.
- ۱۱- غلام‌رضایی، محمد. (۱۳۷۰). **داستان‌های غنایی منظوم**، چاپ اول، تهران: فردابه.
- ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۱). **شاه‌نامه**، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دهم، تهران: قطره.
- ۱۳- نظامی، الیاس‌بن‌یوسف. (۱۳۷۸). **لیلی و مجنون**، نسخه‌ی ۱.۱. کراچکوفسکی (ایگناتی اولیانویچ کراچکوفسکی) ترجمه‌ی احمد نژاد، چاپ اول، تهران: زوآر.
- ۱۴- _____ . (۱۳۸۴). **کلیات نظامی**، تصحیح وحید دست‌گردی، جلد ۱-۲، چاپ پنجم، تهران: نگاه.
- ۱۵- یوسفی، غلام‌حسین. (۲۵۳۶). **برگه‌ای در آغوش باد** (مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهش‌ها، نقدها و یادداشت‌ها)، جلد اول، چاپ اول، تهران: طوس.